

## مبطل نبودن اشاره احرص در نماز

بحث در این بود که آیا اشاره احرص در نماز به مقاصد غیر از نماز، موجب بطلان نماز است به این بیان که اشاره احرص تکلم او محسوب می‌شود و همان طور که کلام آدمی در نماز مبطل نماز است، اشاره احرص به مقاصد غیر نماز، موجب بطلان نماز خواهد بود.

گفتیم مساله محل اختلاف است و برخی اشاره احرص را به مقاصد غیر نماز موجب بطلان نماز می‌دانند و برخی اشارات احرص را مانند اشارات ناطقین موجب بطلان نماز نمی‌دانند.

اشاره کردیم که مبنای قول به بطلان نماز احرص با اشارات غیر نمازی (که اگر از غیر احرص صادر شوند مبطل نماز نیستند) دو نکته است:

اول اشاره به انگشت یا تحریک لسان که در روایت سکونی مذکور است خصوصیت ندارد بلکه از این جهت گفته شده است که نوعی اشاره متعارف برای افراد احرص است پس مثلاً اشاره با دست و چشم و ابرو و شانه و ... هم تکلم محسوب می‌شوند. اما اگر برای اشاره به انگشت و تحریک لسان در انجام وظیفه خصوصیت قائل شویم سایر اشارات مبطل نخواهند بود چون فقط اشاره به انگشت و تحریک لسان برای تسهیل وظیفه احرص به جای تکلم محسوب شده است و سایر اشارات او حکم اشارات سایر افراد را دارد. و ما قبلاً گفتیم اشاره به انگشت و تحریک لسان خصوصیت ندارد و بعید نیست ذکر اینها در روایت مشیر به همان چیزی باشد که احرص برای بیان مقاصد خودش استفاده می‌کند و بر این اساس ممکن است تصور شود اشارات احرص در حکم تکلم است و از آنجا که تکلم به غیر نماز موجب بطلان نماز است اشاره احرص به آنها هم موجب بطلان نماز خواهد بود.

دوم اینکه مفاد روایت سکونی حکومت است و اینکه اشاره احرص تکلم او است. پس همان طور که روایت سکونی به نماز و تشهد و تلبیه اختصاص ندارد و از این امور الغای خصوصیت می‌شود، از روایت فهمیده می‌شود اشاره احرص تکلم است. بر این اساس هر جا تکلم موضوع حکمی قرار گرفته باشد، اشاره احرص جایگزین تکلم است.

پس این حکومت نه بر اساس اطلاق دلیل بلکه بر اساس الغای خصوصیت از آن است و بعد از الغای خصوصیت از روایت، مفاد آن جایگزینی اشاره به جای تکلم است.

به نظر می‌رسد این استدلال ناتمام باشد و عمومیت تنزیل قابل اثبات نیست. آنچه در این روایت آمده است این است که اشاره احرص نازل منزله و ظایف قولی او است نه اینکه اشاره نازل منزله مطلق کلام شده باشد.

بر این اساس از روایت نسبت به سایر وظایف قولی الغای خصوصیت می‌شود و لذا احرص در ذکر رکوع و

سجده و تکبيرة الاحرام و تشهد و ... هم بايد اشاره کند اما در جايي که وظيفه قولی نيست بلکه تکلم موضوع حکمی قرار گرفته است مثلاً موضوع بطلان قرار گرفته است، الغای خصوصيت از روايت وجهی ندارد. البته ما در برخی جلسات قبل گفتيم شايد متفاهم از اين روايت اين باشد که اشاره اخرس جاگزين تکلم باشد در هر جا که تکلم موضوع حکمی قرار گرفته است اما الان به نظر می رسد اينکه چنين الغای خصوصيتی مشکل باشد. آنچه مفاد روايت است و ظايف قولی اخرس است.

قبلاً تذکر داده ايم که برخی امور هستند که به تکلم متقوم نيستند بلکه به مفهم نیاز دارند مثل بسياری از عقود و ايقاعات در اين امور روشن است که اشاره اخرس جاگزين آنها ست و اصلاً به تعبد نیاز ندارد و کفايت اشاره اخرس مطابق قاعده است.

اما برخی امور هستند که متقوم به تکلم هستند که خود دو دسته اند: برخی اموری هستند که تکلم در آنها وظيفه و تکليف است يعنی تکلم واجب است مثل نماز و تلبیه و ... و برخی اموری هستند که تکلم در آنها وظيفه نيست اما حکم بر تکلم مترتب است مثل تسميه در ذبح و نذر (بر اساس نظر مشهور) و طلاق و نکاح.

در اين موارد جاگزينی اشاره به جای تکلم به تعبد نیاز دارد. نسبت به اموری که وظيفه قولی هستند حتماً از روايت سکونی الغای خصوصيت می شود اما نسبت به اموری که وظيفه قولی نيستند بلکه احکامی هستند که موضوع آنها تکلم است مثل تسميه در ذبح و بلکه بالاتر وظيفه اجتناب از آنها ست (مثل تکلم در نماز) الغای خصوصيت از روايت روشن نيست.

با اين بيان وجه التزام عده ای از علماء به عدم بطلان نماز اخرس با اشاره به مقاصد غير نمازی روشن می شود.

لذا اخرس هم چنان مشمول اطلاق اين روايت است:

عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يُرِيدُ الْحَاجَةَ وَ هُوَ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ يَوْمِي بِرَأْسِهِ وَ يُشِيرُ بِيَدِهِ وَ يُسَبِّحُ وَ الْمَرْأَةُ إِذَا أَرَادَتِ الْحَاجَةَ وَ هِيَ تُصَلِّي تَصَفُّقُ يَدَيْهَا. (الكافي، جلد ۳، صفحه ۳۶۴)

و البته ما اطلاق اين روايت هم برای اثبات عدم بطلان نماز به اشارات اخرس نیاز نداريم بلکه همان عدم الغای خصوصيت از روايت سکونی کافی است.

در اینجا به برخی کلمات علماء در اين مساله اشاره می کنيم:

ابتداءً به عبارات برخی از علمایي که به بطلان نماز با اشاره به غير مقاصد نمازی معتقدند می پردازيم: علامه فرموده است:

فعندي في الأفعال الثلاثية المعتلة الطرفين، ك «ق» و «ع» و كلام الأخرس بحركة اللسان تردّد، أقربه الإبطال به. (تحرير الاحكام، جلد ۱، صفحه ۲۶۷)

شهيد فرموده است:

«و في إيماء الأخرس وجه بالإبطال؛ لأنه كلام مثله، وكذا حركة لسانه بما يفهم أو بما يجري مجرى التكلم.»  
(البيان، صفحہ ۱۸۲)

شيخ بهاي فرموده است:

«و هل تقوم إشارة الأخرس مقام التكلم؟ إشكال، أقربه ذلك، فتبطل بالواحدة وإن لم تكن مفهومة، لقيامها في حقه مقام كلمة.» (الاثنا عشرية في الصلاة اليومية، صفحہ ۵۵)

مرحوم كاشف الغطاء فرموده است:

«فلو أشار الأخرس في صلاته قاصداً لكلام الأدميين، أو السلام متعمداً بطلت صلاته، و ساهياً مرةً لزمه سجود واحد، و مَرَّات سجودات» (كشف الغطاء، جلد ۱، صفحہ ۲۸۳)

در جای دیگری فرموده است:

الأول: أنّ كلّما ذكر من راجح الأقوال و مرجوحاتها، و واجباتها و مُفسداتها، تتمشى في إدارة لسان الأخرس و إشارته مع قصدها، ففي كلّ تحريك حرف مهمل إن قصده، و ذو معنى إن قصده. و لو أراد بالتحريك الواحد حروفاً متعدّدة، أو المتعدّد حرفاً واحداً، احتمل إجراء الحكم تبعاً للقصد.

و لو قصد الدعاء المُحرّم بتحريكه، أو الكلام، أو الغناء، أو الغيبة، أو الكذب، أو الفحش، أو القذف، أو نحوها، جرى عليه حكمه، و عليه تبتي مسألة التبويض، و القران، و قراءة العزائم، و أية السجدة، و العهود، و النذر، و الايمان، و نحوها.» (كشف الغطاء، جلد ۳، صفحہ ۴۱۹)

يعني ايشان فرض گرفته است كه اشاره اخرس جايزين تكلم او است به نحو مطلق در حالي كه به نظر ما چنين اطلاقي اصلا وجود ندارد.

اما برخی عبارات علمای كه به عدم بطلان نماز با اشارات غير نمازی معتقدند: علامه در نهاية فرموده است:

«و الإشارة المفهومة من الأخرس بمنزلة عبارة الناطق في العقود، و الأقرب عدم بطلان الصلاة بها.» (نهاية الاحكام، جلد ۱، صفحہ ۵۱۷)

ابن فهد حلی در ضمن مبطلات نماز فرموده است:

«و الكلام بحرفين، و ان وجب كإجابته عليه السلام، أو أبيح لضرورة كتردي ضير، أو أكره عليه و لو بحرف مفهم أو ممدود، لا الإشارة المفهومة من الأخرس» (الرسائل العشر، صفحہ ۸۵)

محقق ثانی فرموده است:

«و هل تعد إشارة الأخرس كلاما، نظرا إلى أنه لو أشار بالسّلام وجب الردّ عليه لأنّه تحية، كما في قراءته و أذكاره و عقوده؟ فيه تردّد يلتفت إلى هذا، و إلى أنّ الإشارة لا تعد كلاما، و إلحاقها به في مواضع لدليل لا يقتضي الإلحاق مطلقا.» (جامع المقاصد، جلد ۲، صفحه ۳۶۰)

صاحب مدارك نیز فرموده است:

«و لا يلحق بالكلام إيماء الأخرس قطعاً، لأنه لا يسمى كلاماً حقيقة، و فيه وجه ضعيف بالبطلان، لأنه كلام مثله.» (مدارك الاحكام، جلد ۳، صفحه ۴۶۳)

محقق سبزواری هم فرموده است:

«و إشارة الأخرس غير مبطل لأنها ليست بكلام و فيه وجه ضعيف بالبطلان.» (ذخيرة المعاد، جلد ۲، صفحه ۳۵۳)

صاحب حدائق هم فرموده است:

«و قد صرح غير واحد بأن إشارة الأخرس ليست بكلام. و فيه وجه ضعيف بالبطلان.» (الحدائق الناضرة، جلد ۹، صفحه ۲۳)

شيخ انصاری نیز فرموده است:

«و لا يقوم مقام التكلّم: الإشارة، و لو من الأخرس و إن كانت إشارته بمنزلة كلامه في كثير من العبادات و المعاملات.» (كتاب الصلاة، جلد ۲، صفحه ۲۱۳)

با آنچه گفتیم به نظر ما روشن می شود که عموم تنزیل دلیلی ندارد و لذا اشاره اخرس در همه جا جایگزین تکلم نیست تا موجب بطلان نماز باشد.

و اگر هم شک بشود از صغریات بحث شک در مانعیت در اقل و اکثر ارتباطی است که مجرای اصل برائت است.

بعد از این باید به حکم اموری که وظیفه نیستند اما به تکلم متقومند (مثل طلاق و نکاح و تسمیه در ذبح) در حق اخرس اشاره کنیم. اگر عموم تنزیل دلیل نداشته باشد و دلیل خاص دیگری هم نباشد مقتضای قاعده فساد است. در مثل طلاق اخرس دلیل خاص وجود دارد اما در نکاح و ... دلیلی وجود ندارد. در مساله طلاق در روایات متعددی ذکر شده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَ عَنِ الرَّجُلِ تَكُونُ عِنْدَهُ الْمَرْأَةُ ثُمَّ يَصْمُتُ فَلَا يَتَكَلَّمُ قَالَ يَكُونُ أَخْرَسَ قُلْتُ نَعَمْ فَيُعْلَمُ مِنْهُ بُغْضٌ لِامْرَأَتِهِ وَ كَرَاهَتُهُ لَهَا أَيْ جُوزُ أَنْ يُطَلَّقَ عَنْهُ وَلِيِّهُ قَالَ لَا وَ لَكِنْ يَكْتُبُ وَ يُشْهَدُ عَلَى ذَلِكَ قُلْتُ لَا يَكْتُبُ وَ لَا يَسْمَعُ كَيْفَ يُطَلِّقُهَا فَقَالَ بِالَّذِي يُعْرِفُ مِنْهُ مِنْ فِعَالِهِ مِثْلَ مَا ذَكَرْتَ مِنْ كَرَاهَتِهِ وَ بُغْضِهِ لَهَا.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي بَنِي عُثْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ طَلَاقِ الْخُرْسَاءِ قَالَ يَلْفُ قِنَاعَهَا عَلَى رَأْسِهَا وَيَجْدِبُهَا.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: طَلَاقُ الْاُخْرَسِ أَنْ يَأْخُذَ مِقْنَعَتَهَا فَيَضَعَهَا عَلَى رَأْسِهَا وَيَعْتَزِلَهَا.

عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ فِي رَجُلٍ أَخْرَسَ كَتَبَ فِي الْأَرْضِ بِطَلَاقِ امْرَأَتِهِ قَالَ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فِي قُبُلِ الطُّهْرِ بِشُهُودٍ وَفُهِمَ عَنْهُ كَمَا يُفْهَمُ عَنْ مِثْلِهِ وَ يُرِيدُ الطَّلَاقَ جَارَ طَلَاقُهُ عَلَى السُّنَّةِ. (الكافي، جلد ۶، صفحه ۱۲۸)

به نظر می‌رسد اگر دلیل اشتراط لفظ اطلاق داشته باشد، اشاره اخرس کافی نیست (مگر اینکه دلیل خاصی وجود داشته باشد) اما اگر دلیل اشتراط لفظ اطلاق نداشته باشد بر اساس قاعده اشاره اخرس کافی است و بر اساس این کبرای کلی باید صغریات مختلف را سنجید.

مثلا در مثل تذکيه اطلاق «وَلَا تَأْكُلْ مِنْ ذَبِيحَةٍ مَا لَمْ يُذَكَّرِ اسْمُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا» در صورتی که دلیل خاصی بر جایگزینی اشاره اخرس نداشته باشیم مرجع خواهد بود.

توضیح بیشتر مطلب خواهد آمد.